



مبارزات فرهنگی امام باقر علیه السلام

ابوالفضل هادی منش

فرصتی بودند تا بتوانند چهره امام را
مخدوش سازند.

به عنوان نمونه، امام پیش از
بازگشت از شهر دمشق و مسابقه
تیراندازی ای که هشام ترتیب داده بود،
هنگام بیرون آمدن از قصر هشام،
با گروهی که در اطراف میدان مشرف به
قصر تجمع کرده بودند، برخورد کرد.
امام پرسید: اینان کیستند؟ پاسخ گفتند:
اینها راهبان و کشیشان مسیحی هستند
که در مجمع بزرگ سالانه خود گرد هم
آمده‌اند و در این مکان، نشست علمی
دارند و در مورد مسائل گوناگون علمی
خود بحث و تبادل نظر می‌کنند.

مناظرات گسترده علمی

از آنجا که عصر امام باقر علیه السلام،
روزگار برخوردار اندیشه‌های اسلامی و
غیر اسلامی بود، مناظرات زیادی بین
دانشمندان ادیان مختلف با امام از
سوی دربار سازمان دهی شد و آخرین
حکمرانان بنی‌امیه این سیاست کهنه و
شکست خورده را بار دیگر از سر
گرفتند. هر چند که تاریخ همواره از
شکست دربار در این گونه مناظرات
حکایت می‌کرد، پافشاری بر پندارهای
خام، سبب آموزه‌پذیری آنها از تاریخ و
عملکرد ناموفق نیاکان‌شان در این
عرصه نشد. آنان همواره در کمین

امام علیه السلام عباى خود را به سر گرفت و به گونه ناشناس در آن مجمع شرکت کرد. امام صادق علیه السلام نیز که همراه پدرش بود، در گوشه‌ای نشست.

جاسوسان حکومتی که امام را زیر نظر داشتند، بی‌درنگ هشام را آگاه کردند. هشام که می‌پنداشت فرصتی مناسب یافته است، به چند نفر از افراد خود دستور داد تا از نزدیک شاهد ماجرا باشند و لحظه به لحظه آن را گزارش کنند. گروهی از مسلمانان که امام را می‌شناختند نیز در نشست حاضر شدند و کنار امام نشستند. در این هنگام، اسقف بزرگ مسیحیان وارد جمع شد و همگان به احترام او برخاستند. او بسیار سالخورده بود و لباسی از حریر زرد نیز بر تن داشت. آهسته به سمت جایگاه خود گام برداشت و نشست. نگاهی به حاضرین کرد، نگاهش بر چهره تابنده امام متوقف شد. پرسید: «آیا شما از مایید یا از امت مرحومه؟» امام پاسخ فرمود: از امت مرحومه. پرسید: «از دانشمندان‌شان هستی یا از نادانان؟» فرمود: «از نادانان نیستم.»

گونه‌ای تشویش بر اسقف حاکم شد. پرسید: «[نخست] من از شما سؤال کنم. [یا شما می‌پرسید؟]» امام فرمود: «شما پرسید.» او گفت: «شما مسلمانان از کجا می‌گویید که بهشتیان می‌خورند و می‌آشامند، ولی نیاز به قضای حاجت ندارند؟ آیا دلیلی یا نمونه‌ای نظیر آن در این جهان سراغ دارید؟»

امام فرمود: «آری نمونه آن، جنینی است که در رحم مادرش تغذیه می‌کند، ولی مدفوعی ندارد و نیاز به قضای حاجت پیدا نمی‌کند.» اضطراب اسقف بیشتر شد و گفت: «شگفت‌انگیز است! شما که گفتید از دانشمندان نیستید؟» امام فرمود: «خیر، من گفتم از نادانان نیستم.»

اسقف دوباره پرسید: «شما از کجا ادعا می‌کنید که نعمتها و میوه‌های بهشتی کم نمی‌شوند و هر چه از آنها مصرف شود، باز به حال خود باقی می‌ماند و کاهش نمی‌یابند؟ آیا نمونه‌ی روشنی از پدیده‌های این جهان می‌توانید ذکر کنید؟»

امام فرمود: «آری، نمونه‌ی بارز آن

رسید که باید پیروزی امام را با آنهام گرایش به مسیحیت، خدشه‌دار کند. او با ظاهر سازی، هدیه‌ای برای امام فرستاد و از او خواست که دمشق را ترک نکند و در این فرصت به فرماندار خود در شهر «مَدَین» که در مسیر حرکت امام به سوی مدینه بود، نگاشت: «محمد بن علی علیه السلام و فرزندش در آنچه از اسلام اذعان می‌دارند دروغگو هستند. آن دو نزد من بودند، وقتی من آنان را به قصد مدینه بازگردانیدم نزد کشیشان مسیحی رفتند و آنچه در دل خود از کفر مخفی کرده بودند نمایاندند و از اسلام به دین مسیحیان نزدیک شدند. من به خاطر خویشاوندی‌ای که با آنها داشتم نخواستم کیفرشان کنم ولی وقتی نامه‌ام به دست رسید، مردم را از آن آگاه‌کن و ندا در ده که آن دو مرتد هستند و امیرالمؤمنین همگان را از معاشرت با آنها باز داشته است و دستور قتل آن دو و دوستان و پیشکارانشان را صادر کرده است...»

در عالم محسوسات، آتش است. شما اگر از شعله شمعی صدها چراغ بیفروزید، از شعله آن کاسته نمی‌شود». باز هم بر شگفتی اسقف افزوده شد و پرسشهای دیگری مطرح کرد و هر بار پاسخی قانع کننده می‌شنید. وقتی پرسشهایش به پایان رسید، با عصبانیت از جایش برخاست و به حاضرین گفت: «شما دانشمندی بلند مرتبه‌تر از مرا آوردید و نزد من [برای مناظره] نشاندید تا مرا رسوا سازید و مسلمانان بدانند که از ما مسیحیان برترند و دانش بیشتری دارند. به خدا سوگند دیگر کلمه‌ای از من نخواهید شنید و اگر تا سال دیگر زنده ماندم، مرا در بین خود نخواهید یافت. این را گفت و رفت.

مجلس به هم خورد و همه پراکنده شدند. خبر به هشام رسید و از شنیدن آن بسیار بر آشفت. او که می‌پنداشت امام در مناظره با اسقف مسیحی سرافکننده بیرون می‌آید، با شنیدن خبر پیروزی امام، بسیار بیمناک و مضطرب شد؛ از این رو، به فکر فرو رفت تا چاره‌ای بیندیشد و به این نتیجه

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۶، ص ۳۰۹؛ ابو

نیز بر آن بسنده می‌کند و عذابشان نخواهد کرد.^۱

پس از آنکه در نبرد صفین، سپاهیان شام، سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام را به داوری کتتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره خلافت امام علی علیه السلام یا معاویه مجبور کردند و علی علیه السلام به ناچار حکمیت «ابو موسی اشعری» و «عمرو بن العاص» را پذیرفت و این دو داور، به خلع علی علیه السلام از خلافت رأی دادند، خوارج، امام علی علیه السلام و معاویه را مرتکب گناهی بزرگ (حکمیت در دین خدا) دانستند و به دنبال این تهمت، این مسئله پیش آمد که مرتکب گناه کبیره را حال چیست؟ آیا در آتش جهنم مخلد خواهد بود؟ به دنبال این بحث، سخن از ایمان و حدود آن به میان آمد که ایمان چیست و مؤمن کیست؟^۲

ولی تلاشهای مذبحانۀ هشام در سرپوش گذاشتن بر واقعیت بی‌نتیجه ماند و مردم که نخست تحت فشارهای تبلیغاتی هشام قرار گرفته بودند، به واقعیت پی بردند و جایگاه امام بهتر برای آنها تبیین شد و بر عکس، این حرکت هشام بیشتر سبب رسوایی او و حکام منطقه گردید.

دفع شبهات دینی

امام باقر علیه السلام در مقام بزرگ پاسدار دین در مناظراتی با سران فرقه‌های مختلف، پوچی عقاید منحرفشان را آشکار می‌کرد و استوارانه از پایگاه‌های فکری و عقیدتی شیعه دفاع می‌کرد. در اینجا، برخی از این مناظرات و موضع‌گیریها از نظر خوانندگان می‌گذرد.

۱. فرقه مرجئه

این فرقه در پایان نیمه اول قرن اول هجری پدید آمد. آنان بر این باور بودند که مرتکب گناهان کبیره، همیشه در دوزخ نمی‌ماند، بلکه کار او را به خدا وا می‌گذاشتند. به این دلیل آنان را مرجئه می‌خواندند که نیت را کافی می‌دانستند و بر این باور بودند که خدا

جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری، دلائل الامامة، نجف، منشورات مطبعة الحیدریة، ۱۳۶۹ ق، ص ۱۰۶ (با اندکی تفاوت).

۱. شیخ محمد حسین الاعلمی الحائری، دائرة المعارف الشیعیه العاقمة، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۳ ق. چاپ دوم، ج ۱۷، ص ۷۳.

۲. معارف و معاریف، ج ۹، ص ۲۶۹.

به عنوان نمونه، در گفتگویی «عبدالله بن عطاء» با امام، سخن این گروه پیش می‌آید و عبدالله اعتقاد آنان را در مورد وقت برپا داشتن نماز ظهر بیان می‌دارد. امام با توضیح مسئله، نظر مرجئه را رد می‌کند و می‌فرماید: «پروردگارا، پیروان گروه مرجئه را از رحمت خود دور فرما که آنان دشمنان ما در دنیا و آخرت هستند».^۴

۲. فرقه‌های جبریه و قدریه

جبریه بر این باورند که انسان از خویش هیچ گونه اختیاری ندارد و مجبور است. در مقابل آن، فرقه قدریه بر آنند که هر بنده‌ای به وجود آورنده فعل خود است و خدا، کار او را به خودش و نهاده و حتی در اسباب کار یا انگیزه آن هم مختار است^۵ و درست در

این نزاع بستر سرکشی و فساد را برای حکمرانان مهیا کرد تا هر چه می‌خواهند بکنند و سرانجام کار را به خدا واگذارند؛ زیرا که معصیت و گناه هیچ آسیبی به ایمان نمی‌رساند.^۱ از این رو، حکمرانان خلفای بنی امیه تلاش زیادی در تقویت پایگاه‌های اعتقادی مرجئه کردند که از آنان «حجاج بن یوسف ثقفی» را می‌توان نام برد.^۲ این فرقه از چهار گروه تشکیل شده که عبارت‌اند از: «یونسیه»، «عبدیه»، «فسانیه» و «ثوبانیه» که هر یک اعتقادات خاص خود را دارند.^۳ این فرقه در دوره امامت امام باقر علیه السلام نیز به فعالیت خود ادامه داد. امام با اتخاذ موضعی تند و آشکار با آنان مخالفت کرد و هر جا سخنی از آنان به میان می‌آمد، آنان را لعن و نفرین می‌کرد و می‌کوشید با بهره‌گیری از این شیوه، محدوده اعتقادی درست شیعه را در زمینه‌های مختلف از این فرقه جدا کند؛ زیرا آنان با افراشتن علم اعتقادات منحرف خود، سبب گمراهی پیروان اهل بیت علیهم السلام می‌شدند و این به دلیل معاشرت زیاد آنان با دیگر شیعیان بود.

۱. ابوالفتح الشهرستانی، موسوعة الملل و النحل، بیروت، مؤسسة ناصر للثقافة، ۱۹۸۱ م، چاپ اول، ص ۶۰.

۲. فرهنگ فرق اسلامی، ۱۳۶۸ ش، صص ۴۰۴ - ۴۰۶.

۳. دایرة المعارف الشیعیة العامة، ج ۱۷، ص ۷۳.

۴. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۱.

۵. موسوعة الملل و النحل، ص ۳۶؛ دائرة المعارف الشیعیة العامة، ج ۱۴، ص ۲۸۶؛ معارف و معاریف، ج ۸، ص ۲۶۱.

مقابل جبریه قرار دارند.

این دو مسلک نیز در زمان خلافت امویان و در دوران حکمرانی معاویه به وجود آمدند و نزاع این دو، در تاریخ پیشینه‌ای دراز دارد و در دوران حکمرانی «معاویه بن یزید» و «یزید بن ولید» به اوج خود رسید.^۱ امامیه، مشربی خلاف این دو نظر را پذیرفتند که توسط امامان شیعه تبیین شد.^۲ امام باقر علیه السلام نیز، در این زمینه بسیار کوشید و با پیروان این دو نظر به شدت برخورد کرد. ایشان در رد نظریه قدریه و جبریه فرمودند:

«پروردگار بر آفریدگان خود مهربان‌تر از آن است که آنان را به گناه وادارد و سپس بر آن عذابشان نماید (رد دیدگاه جبریه) و او عزیزتر از آن است که اراده انجام کاری را بکند و آن محقق نگردد (رد دیدگاه قدریه).»

او در پاسخ به اینکه آیا مشرب سومی هم وجود دارد، می‌فرمود: آری، گسترده‌تر از فاصله میان آسمان و زمین [و آن مشرب امر بین الامرین است].^۳ شخصی از امام صادق علیه السلام درباره جبر و اختیار سؤال کرد که کدامیک از

آن دو مورد تأیید امام است. امام در پاسخ فرمود: «الْأَجْبَرُ وَلَا تُفَوِّضُ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؛ نه جبر و نه تفویض بلکه امری میان آن دو [مؤرد تأیید است]» فرد پرسش کننده دوباره پرسید: «امر بین امرین» چیست؟ امام برای روشن تر شدن مطلب، آن را در قالب مثالی برای او توضیح داد و فرمود: «مَثَلُ ذَلِكَ رَجُلٌ رَأَيْتَهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَهَيْئَةً فَلَمْ يَنْتَه فَمَرَّتْ كَتَمَهُ فَعَمَلٌ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَمَرَّتْ كَتَمْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ؛ مثل آن به کسی می‌ماند که می‌بینی به گناهی مشغول است و او را نهی می‌کنی اما او دست از گناه بر نمی‌دارد. پس او را رها می‌کنی و او نیز آن گناه را مرتکب می‌شود. پس چون او [نهی را] از تو نپذیرفته و تو نیز او را رها کردی [نمی‌توان گفت که] تو او را به گناه واداشته‌ای».^۴

۱. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۵۸.

۲. ن، ک: محمد بن یعقوب الكلینی، اصول کافی، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ۴۴۵.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۲.

۴. اصول کافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۳۷۲

ه. ش، ج ۱، ص ۴۵۶.

۳. فرقه خوارج

این گروه نیز پس از داوری بین امام علی علیه السلام و معاویه در جنگ صفین پدید آمد. هنگام بازگشت امام علی علیه السلام از صفین به کوفه، عده‌ای از لشکریان بر او شوریدند و حکمیت را بر خلاف اسلام دانستند و شعار «لا حکم الا لله» سر دادند. آنان امام علی علیه السلام، معاویه، عثمان و حکمین را کافر شمردند؛ زیرا آنان، عملکرد امام علی و... را گناه کبیره دانستند و مرتکب گناهان کبیره را کافر می‌دانستند و ریختن خونشان را مباح بر می‌شمردند. آنها دشمنان آشتی‌ناپذیر بنی‌امیه، زمین‌داران بزرگ و مخالف وجود املاک خصوصی بودند و با اصل «مخلوق بودن قرآن» به شدت مخالف بودند. از بزرگان آنان می‌توان از: «اشعث بن قیس کندی»، «مسعر بن فدکی تمیمی» و «زید بن حصین طائی^۱» و از فرقه‌های منشعب از آن، می‌توان «محکمه»، «ازارقه»، «بیهسیه»، «عجارده»، «ثعالبه»، «اباضیه» و «صفریه» را نام برد.^۲

آنان در طول تاریخ، رفتاری نابخردانه با امامان شیعه داشتند. در

زمان امامت امام مجتبی علیه السلام، امام را به خاطر صلح با معاویه بسیار سرزنش کردند.^۳ در دوران امامت امام باقر علیه السلام نیز مناظراتی بین آنها و امام در گرفت. امام در ردّ مبانی و باورهای اعتقادی‌شان، آنان را «خسران زده‌ترین آفریدگان خدا دانسته که دنیا و آخرت خود را تباه کرده‌اند»^۴ و به اصحاب خود می‌فرمود:

«به این پیمان گریزان (خوارج) بگویید: چگونه بر جدایی از علی علیه السلام گردن نهادید، با وجود اینکه خونتان را پیش‌تر در راه فرمان‌برداری از او ارزانی داشتید و در خشنود کردن خدا بر هم پیشی می‌گرفتید؟ و اگر به شما گفتند که ما بر حکم الهی گردن نهاده بودیم و شعار «لا حکم الا لله» سر دادند، در پاسخ بگویید: مگر خدا حکمیت را در دین خود نپذیرفته

۱. محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۸۶-۱۸۸؛ الملل و النحل، ص ۵۰، معارف و معاریف، ج ۵، ص ۲۴۴.
 ۲. موسوعة الملل و النحل، ص ۵۰.
 ۳. ن.ک: بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹۸.
 ۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳.

و این در حالی است که امام علی علیه السلام فرموده بود که حکمی را که خلاف قرآن باشد نخواهد پذیرفت. اتهام آنان به امیرالمؤمنین علیه السلام پوچ و بی اساس است.^۲

در مناظره دیگری نیز یکی از بسزرگان خوارج که به برتری امیرالمؤمنین علیه السلام اقرار داشت، او را به کفر پس از ایمان در فرمانبرداری از خدا و رسولش متهم کرد. امام باقر علیه السلام به او فرمود: «آیا آن روز که خدا علی علیه السلام را دوست داشت، نمی دانست که او روزی به دست یکی از اهل نهروان (خوارج) کشته می شود؟» مرد خارجی پذیرفت. امام پرسید: «آیا محبت خدا به علی علیه السلام از روی فرمانبرداری او از دستورهای خدا بود یا بخاطر گناه و سرکشی؟» مرد گفت: «پیداست که از روی بندگی و اطاعت علی علیه السلام بوده.» امام فرمود: «[پس حال که علی علیه السلام از روی اطاعت و

است؟ و مگر آن را به داوری دو نفر [در این آیه] وانگزارده که فرمود: ﴿فَأَبَقُوا حَكْمًا مِنْ أَمَلِهِ وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنَّ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾؛^۱ «[هر گاه میان زن و شوهر اختلاف افتاد] یک نفر از جانب شوهر و یک نفر از جانب زن [به عنوان] داور بر انگیزید تا اگر اصلاح را خواستند، خدای بین آنان وفاق ایجاد کند.»

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ماجرای «بنی قریظه»، «سعد بن معاذ» را داور معرفی نکرد تا بر آنچه مورد پذیرش خداست، حکم کند. آیا نمی دانید که امیرالمؤمنین علیه السلام با این شرط حکمیت را پذیرفت که آن دو حکم بر اساس کتاب خدا حکم کنند و از آن فراتر نروند؟ آیا نگفت که اگر حکم آنها بر خلاف کتاب خدا باشد نخواهد پذیرفت؟ وقتی داوری به پایان رسید، به علی علیه السلام گفتند: کسی را داور خود ساختی که بر ضد تو حکم داد. آیا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من به داوری کتاب خدا تن در دادم، نه داوری یک شخص؟ حال باید گفت، در کجای این حکمیت انحراف از حکم قرآن است؟

۱. نساء/۳۵.

۲. ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، قم، دارالاسوه للطباعة والنشر، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۱۷۴.

اسلام، کانون قبیله‌های مختلف عرب و غیر عرب بوده و نیز برخوردارگاه عقاید و ادیان گوناگون بوده است و نشانه‌های آشکاری از عقاید و دیدگاه‌های آنان در برخی فرق اسلامی دیده می‌شود.^۳ فرقه غلات مشتمل بر ده‌ها فرقه دیگر می‌شود که نام تمامی آنها در نوشته‌های ملل نویسان موجود است.

امامان شیعه، اندیشه آنان را به شدت طرد کردند و آنان را «یهود و نصارای» امت پیامبر صلی الله علیه و آله نامیدند تا عمق انحراف و کج‌روی اندیشه آنان بر مسلمانان آشکار شود.^۴

امام باقر علیه السلام با اتخاذ موضعی صریح و شفاف به رویارویی با اندیشه‌های منحرف آنان پرداخت. روزی امام باقر علیه السلام در میان جمعی از شیعیان خود رو به آنها کرده و فرمود: «ای جماعت شیعه! میانه رو باشید تا تندروان (غلات) از تندروی خویش

فرمان‌برداری مورد محبت خدا واقع شده و خدای او را دوست می‌داشته، واضح است که تمامی اعمالش مورد پسند خدا بوده است» [اینک برخیز و برو!] مرد خارجی که در میدان بحث و مناظره با امام به سادگی شکست خورده بود، زیر لب گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالت» خدای بهتر می‌داند که رسالت خود را کجا قرار دهد.^۱

۴. فرقه غلات

غلات به معنای «گزافه گویان» است. ایشان فرقه‌ای از شیعه هستند که درباره امامان خود گزافه‌گویی کرده و آنان را تا سر حد خدایی رسانیده‌اند و یا قایل به حلول جوهر نورانی الهی در امامان خود شده‌اند یا به تناسخ قایل گردیده‌اند. آنان چند دسته شدند، برخی گفتند امام علی علیه السلام و بعضی از امامان شیعه، خدا هستند و برخی دیگر از آنان گفتند که ایشان پیغمبرند.^۲

جای شگفتی ندارد که ریشه عقاید آنان را در مذاهب حلولیه و تناسخیه مثل یهود و نصارا و یا از خرم دینی و مزدکی بدانیم؛ زیرا جزیره العرب و سرزمین بین‌النهرین و شامات پیش از ظهور

۱. بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۶.

۲. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۴۴.

۳. موسوعة الملل والنحل، ص ۸۱.

۴. ن.ک: بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵۰ و ج ۴، ص

۳۰۳ و ج ۲۵، ص ۱۳۴.

پشیمان شوند و به شما اقتدا کنند و جویندگان راه حقیقت به شما ملحق گردند».

در این لحظه مردی از میان جمعیت برخاست و پرسید: «تندروان کیانند؟» امام فرمود: «آنان کسانی هستند که به ما اوصاف و عناوینی را نسبت می‌دهند که ما خودمان آن را برای خویش قائل نشده‌ایم. آنان از ما نیستند و ما هم از ایشان نیستیم... به خدا سوگند ما از سوی خدا آزادی مطلق نداریم و بین ما و خدا خویشاوندی نیست و بر خداوند حجّتی بر ترک تکلیف نخواهیم داشت. ما به پروردگار، جز به وسیله اطاعت و بندگی او تقرب نمی‌جوئیم. هر یک از شما مطیع خداوند باشد، ولایت و محبت ما برای او سودمند است و کسی که اهل معصیت باشد، ولایت ما سودی به حالش ندارد. پس بر حذر باشید از فریفتن خویش و فریب خوردن از غلو کنندگان»^۱

از جمله سردمداران این گروه، فردی به نام «ابو منصور عجلی» بود که خود را پس از شهادت امام باقر علیه السلام

جانشین ایشان معرفی کرد. او که در شهر کوفه خانه داشت و زادگاهش در بیابانهای عراق بود، فردی بی‌سواد بود که حتی خواندن و نوشتن را نمی‌دانست. وی یاران خود را بر خفه کردن و قتل ناگهانی مخالفان خود دستور داده بود.^۲

او بر این باور بود که نبوت ختم نشده است و ائمه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، از امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام باقر علیه السلام، از پیامبران الهی هستند و پس از آنان پیامبری به وی رسیده و تا شش پست از فرزندان او همگی پیامبر خدایند و آخرین پیامبر، قائم آخر الزمان می‌باشد که ششمین فرزند اوست. در ذیل آیه شریفه «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يِقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ»^۳ می‌گفت: «علی علیه السلام همان ابری است که از آسمان فرو افتاده است.» و سپس آیه را در شأن

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۵.

۲. فرهنگ فرق اسلامی، محمدجواد مشکور، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۴۲۸.

۳. طور/ ۴۴ «آنها [چنان لجوجند که] اگر ببینند قطعه سنگی از آسمان [برای عذابشان] سقوط می‌کند، می‌گویند: این ابر متراکمی است.»

«اسلام بیاور تارستگار شوی و نجات یابی؛ چرا که تو نمی‌دانی خدا رسالت را در کجا و بر دوش چه کسی قرار داده است و من رسول خدا و وظیفه‌ای جز ابلاغ پیام خدا ندارم و کسی که انذار کند همانا معذور است.»^۶

امام باقر علیه السلام به شدت از او بیزار می‌جست و فرمود: «خداوند بیان تبان را لعنت کند، زیرا وی بر پدرم دروغ می‌پست و من شهادت می‌دهم که پدرم بنده نیکوکار و صالح خدا بود.»^۷

و در روایتی دیگر نیز آمده است که امام علیه السلام به درگاه خدای خویش عرض کرد: «پروردگارا! من از بیان تبان به درگاه تو تبری و بیزار می‌جویم.»^۸

۱. الملل والنحل، ابو الفتح الشهرستانی، بیروت، مؤسسة الناصر للثقافة، چاپ اول، ۱۹۸۱م، ص ۷۶.

۲. قاموس الرجال، محمدتقی التستری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ. ق، ج ۱۱، ص ۵۲۴.

۳. آل عمران/ ۱۳۹.

۴. قصص/ ۸۸.

۵. الملل والنحل، ص ۶۵.

۶. همان، ص ۶۶.

۷. اختصار معرفة الرجال، ابو جعفر الطوسی، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۴ هـ. ق، ج ۱، ص ۳۰۳.

۸. همان.

خود دانست و گفت: «من همان پاره ابری هستم که خدا افتادن آن را از آسمان وعده داده است. پروردگار مرا به آسمانها فراخواند و دست بر سر من کشید و گفت: فرزندم بر زمین نازل شو و پیامهای مرا به مردم برسان و سپس من به زمین هبوط کردم.»^۱

وی پس از چندی با برخورد شدید امام باقر علیه السلام روبرو شد و امام او را طرد کرد. وی از ادعای نبوت دست برداشت؛ اما داعیه امامت بلند کرد.^۲

از دیگر چهره‌های منحرف و پیشوایان فرقه غلات «بیان تبان» (کاه فروش) است که امیرالمؤمنین علیه السلام را خدا می‌انگاشت و خود را مضمون آیه شریفه «مُنَادِيَانِ لِلنَّاسِ وَهَدِيٍّ وَمَوْعِظَةٍ

لِلْمُتَّقِينَ»^۳ می‌انگاشت و می‌گفت: «در

روز قیامت همه چیز از بین می‌رود به جز چهره خدا که مردی از نور است و او نیز متلاشی شده ولی صورتش باقی

می‌ماند؛ زیرا خداوند فرموده است:

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^۴. و نیز تفاسیر

دگرگونه دیگری در مورد برخی دیگر از

آیات قرآن داشت.^۵ او نامه‌ای توهین‌آمیز

با این مضامین به امام باقر علیه السلام نوشت:

۵. فرقه مغیره

آنان پیروان «مغیره بن سعید عجلی» و فرقه‌ای از غلات بودند که اعتقاد به رؤیت و تجسیم و نیز امامت او پس از امام باقر علیه السلام داشتند و می‌گفتند او منجی آخرالزمان است؛ نمی‌میرد و ظهور خواهد کرد. هنگامی که مغیره به قتل رسید، در بین یاران و پیروانش اختلاف افتاد و دسته‌ای از آنان در پسندار انتظار ظهور او و رجعتش باقی ماندند و دسته‌ای دیگر قائل به انتظار ظهور امام باقر علیه السلام شدند. او فتاوی عجیبی در احکام دین از خود صادر کرد. مغیره در ابتدا قائل به امامت

امام باقر علیه السلام بود ولی پس از مدتی، به غلو روی آورد و به خداوندی امام باقر علیه السلام معتقد شد. گاه نیز به یارانش در مورد امام می‌گفت: «منتظر ظهور او باشید که او باز خواهد گشت و جبرئیل و میکائیل با او بین رکن و مقام بیعت خواهند نمود»^۱.

امام باقر علیه السلام و دیگر امامان او را لعن و نفرین کردند. امام باقر علیه السلام در روایات بسیاری او را لعن کرده فرمود: «خدا و رسولش، مغیره بن سعید را از

پروردگار بر آفریدگان خود
مهربان تر از آن است که
آنان را به گناه وادارد و
سپس بر آن عذابشان
نماید (ردّ دیدگاه جبریه) و
او عزیزتر از آن است که
اراده انجام کاری را بکند و
آن محقق نگردد (ردّ دیدگاه
قدریه).

رحمت و دوستی خود دور گردانند که
او دروغهای بسیاری بر ما اهل بیت
بست»^۲.

امام در سخنی دیگر او را به «بلعم»
تشبیه کرد که خداوند به او دانش عطا
فرموده بود، ولی او از نشانه‌های خدا
روی گرداند و از شیطان پیروی کرد و

۱. موسوعة الملل و النحل، ص ۷۵-۷۶.

۲. محمد تقی النستری، قاموس الرجال، قم،
مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق، ج
۱۰، ص ۱۹۱.

گمراه شد.^۱

خود، هر گاه ابوالجارود را می‌دید او را ارشاد می‌کرد و شیعیان را از نزدیک شدن به او باز می‌داشت و می‌فرمود: «او شیطانی نابیناست، او کورچشم و کور دل است».^۵ بین او و امام مناظره‌ای بر سر امامت فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در گرفت که تاریخ گویای آن است.^۶

امام صادق علیه السلام نیز در مورد او فرمود: «خدا مغیره بن سعید را لعنت کند! او بر پدرم دروغ بست و خدا نیز سختی عذابش را به او چشاند. خدا لعنت کند کسی را که چیزی در مورد ما بگوید که ما خود در مورد خویش نگفته‌ایم و خدا لعنت کند کسی را که نسبت بندگی خدا را از ما دور کند».^۲

مبارزه با اندیشه‌های خطر آفرین

۶. فرقه جارودیه

یهود

«جارودیه» یکی از فرق «زیدیه» است که رهبری آن را «ابو الجارود زیاد بن منذر سرحوب» به عهده داشت. او از شاگردان امام باقر علیه السلام بود. نابینای مادر زاد بود و لقب سرحوب را امام باقر علیه السلام به او داد که نام شیطانی نابیناست و در دریاها زندگی می‌کند. از این رو، نام دیگر این فرقه را «سرحوبیه» نیز گفته‌اند.^۳ آنان پس از شهادت امام حسین علیه السلام امامت را در فرزندان او و امام حسن علیه السلام می‌دانند و هر که از فرزندان آن دو امام به پا خیزد و قیام کند، پیروی‌اش را در مقام امام، واجب می‌دانند.^۴

فستنه انگیزی یهودیان، سرسخت‌ترین دشمنان اسلام، از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شد و سالیان متمادی به فتنه انگیزی خود به صورت پنهانی و آشکار ادامه دادند. آنان از حربه‌هایی مانند جعل احادیث استفاده

۱. همان، ص ۱۹۰؛ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفة الرجال، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۴۹۴.
۲. همان، ص ۱۸۸ و ۴۹۱.

۳. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفة الرجال، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۴ ق، ج ۳، ص ۴۹۵.

۴. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۲۷؛ موسوعة الملل والنحل، ص ۶۸.

۵. اختیار معرفة الرجال، ج ۳، ص ۴۹۵.

۶. ن.ک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۷۵.

امام باقر علیه السلام در دوران زندگانی

ای جماعت شیعه! میانه رو باشید تا تندروان (غلات) از تندروی خویش پشیمان شوند و به شما اقتدا کنند و جویندگان راه حقیقت به شما ملحق گردند

می کردند و تلاش خود را بیشتر متوجه محافل علمی مسلمانان با حرکتی خزنده در فقه و کلام ادامه می دادند.

مبارزه با اندیشه خطر آفرین یهود و شناساندن خط توطئه ای که برای خدشه دار کردن اسلام ترسیم کرده بودند، یکی از تلاشهای دراز مدت و گسترده امام باقر علیه السلام را به خود اختصاص داد. یهودیانی که در محیط زندگانی مسلمانان می زیستند، آنان که اسلامی ظاهری آورده بودند و یا هنوز بر آیین یهود پا می فشردند، تلاش می کردند تا قبله خود، بیت المقدس را

برتر از قبله مسلمانان جلوه دهند و در این باره کوشش بسیار می کردند. زراره می گوید: «نزد امام باقر علیه السلام که روبه روی کعبه نشسته بود، نشسته بودم. فرمود: می دانستی که نگریستن به خانه خدا عبادت است؟ در این لحظه مردی از قبيله «بُجَلِیة» به نام «عاصم بن عمر» وارد شد و به امام گفت: کعب الاحبار می گوید: کعبه هر صبح در برابر بیت المقدس سجده می آورد. امام فرمود: نظر تو در مورد سخن کعب الاحبار چیست؟ گفت: راست گفته است. امام فرمود: تو و کعب الاحبار هر دو دروغ می گوید. و امام خشمگین شد به گونه ای که راوی می گوید هرگز امام را به خاطر سخن کسی این قدر خشمگین ندیده بودم. امام فرمود: خداوند خانه ای به بلند مرتبگی این خانه [و به کعبه اشاره کرد] نیافریده و هیچ جایی را به سان آن گرامی نداشته است...»^۱

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۳.